

توفان

ارگان سیاسی مشترک جهت تدارک کنگره
مؤسس حزب واحد طبقه کارگر ایران

سال دوم شماره ۲۲ - شهریور ۱۳۷۵

نقدی بر نامه
عباس معروفی

اخیرا در نشریات خارج از کشور نامه‌ای از آقای عباس معروفی در خطاب به آقایان سپانلو و شمس‌الواعظین چاپ شده است که رونوشت آنرا را نیز برای کانون نویسندگان ایران ارسال داشته‌اند. اشتها آقای عباس معروفی بیشتر از آنچه است که بعلمت درج مطالبی ناخوشایند رژیم جمهوری اسلامی در مجله گردون به خوردن شلاق و سلب آزادی محکوم شدند و این شدت عمل وحشیانه آخوندها نه تنها در محافل روشنفکری ایران و در میان مردم ایران بلکه در سطح جهانی نیز با انزجار وسیعی روبرو شد. آقای معروفی انگار که از زبان همه ما ایرانی‌ها سخن می‌گوید آنگاه که می‌نویسد: "شنیدن حکم تازیانه در وطن بخاطر دگراندیشی دردناک است و تحمل تازیانه در غربت دردناک‌تر، تازیانه هائی که در تمام لحظات بر قلب آدم فرود می‌آید و جراحاتی ناسور به جای می‌گذارد، تازیانه هائی که همان در تخیل شکل می‌گیرد و بر روان آدم نقش می‌بندد، تازیانه هائی که الیافش بوی بشر اولیه می‌دهد، تازیانه هائی که در هوا می‌چرخد تا به دور پیکر غربت زده قربانی خود بگردد. و گرنه خوابیدن بر تخته سنگی و شمردن ضربه‌ها سخت نیست. به خصوص که صد ها سال از قرون وسطی گذشته و زندگان ضربه‌ها دیگر مزدور نیستند. می‌زنند تا بمانند. می‌زنند که بر ترس خود فائق آیند. می‌زنند تا امروزشان طی شود. می‌زنند، آری می‌زنند و عاقبت شلاقشان را به نشانه نوع تفکر خود در صفحات کتاب نشانه می‌گذارند." آقای معروفی بدرستی در توصیف جمهوری اسلامی می‌نویسند "مستولان به همه چیز فکر

ادامه در صفحه ۲

گسترش پایگاههای تروریستی رژیم

آنها واقف شد، و مدتها آنها را تحت تعقیب قرار داد. وقتی موضوع ترور کاملاً بررسی شد باید تیمهای ترور را روانه خارج کرد، محل اقامت برای آنها پیدا کرد، امکانات فرار آنها را بررسی نمود، مخفیگاه اسلحه برایشان در نظر گرفت و... تا بتواند کار ترورها با موفقیت انجام پذیرد. رژیم جمهوری اسلامی به علت بی تفاوتی و یا شاید هم رضایت ضمنی ممالک اروپائی در این ترورهای خود موفق بوده است.

رژیم جمهوری اسلامی برای انجام این عملیات احتیاج به پایگاه و پوششهای طبیعی دارد. همه عملیات تروریستی را نمی‌توان از کنسولگریها و یا سفارتخانه‌ها در همه کشورها و شهرها سازمان داد. برای حفظ ظاهر نیز شده باید کار ترور طوری صورت پذیرد که پای رژیم جمهوری اسلامی حتی‌الامکان به میان نیاید. لذا رژیم در خارج از کشور در پی ایجاد پایگاههای طبیعی از طریق کتابخانه‌های ایرانی، مدارس زبان فارسی، ادامه در صفحه ۳

ما در مقالات گذشته خود کوشیدیم تا سیاستهای تروریستی رژیم جمهوری اسلامی را در خارج از کشور بیش از پیش افشاء نمائیم و نظر هموطنان خود را به شیوه‌های جدید سرکوب و سازماندهی آنها جلب کنیم. تروریسم یکی از ارکان سیاست خارجی رژیم جمهوری اسلامی است. این امر فقط محصول تبلیغات مخالفین رژیم و یا دول مخالف ایران نیست، بلکه بیان مستولان و بلندپایگان خود رژیم جمهوری اسلامی نیز می‌باشد. اینکه رژیم ایران در بسیاری بمب‌گذاریها دست دارد و یا سازمانهای تروریستی و ارتجاعی مذهبی را در بسیاری جاهای دنیا تقویت می‌کند لزومی بااثبات ندارد. این رژیم تا کنون موفق شده است بسیاری از مخالفین خود را در خارج از کشور ترور نماید و باین کار خود نیز هنوز ادامه میدهد.

برای ترور مخالفین باید برنامه ریزی کرد، باید به لباس آنها در آمد، باید به آنها نزدیک شد، محل‌های تردد آنها را شناسائی کرد، آدرس آنها را بدست آورد، به عادات

مضمون مسئله ملی و برخورد به آن از دیدگاه «توفان»

در صفحه ۳

«جرج ارول» سرسپرده سازمان جاسوسی انگلستان

وی از آسایشگاه مسلولین در نامه خود به "سلیا کیروان" با فروتنی قابل ملاحظه‌ای می‌نویسد: "چنانچه مفید فایده باشد من می‌توانم صورت اسامی روزنامه‌نگاران و نویسندگانی را که به عقیده من از کمونیستهای نفوذی و همقطاران مسافری که به آن سو تمایل داشته و نباید در امر تبلیغات مورد اطمینان قرار گیرند را در اختیارتان بگذارم. برای اینکار من می‌بایست به دنبال یک کتابچه یادداشتی که در خانه دارم بفرستم، و این امر که من چنین لیستی را در اختیارتان قرار داده‌ام بایستی کاملاً مخفی نگهداشته شود."

در اسناد منتشر شده نام فردی بطور مشخص به چشم نمی‌خورد، زیرا که وزارت امور خارجه انگلستان اسامی افراد لو رفته را پنهان نگهداشته است. لیکن شخصی بنام "برنارد کریک" (Bernard Crieck) تذکره‌نویس "جورج ارول" تأیید کرده است که در بین نوشته‌های وی کتابچه‌ای وجود داشت بعنوان "یادداشت‌هایی پیرامون عناصر مشکوک" که شامل ۸۶ اسم می‌بوده است.

در ادامه نامه مذکور، "جورج ارول" - اگر چه در جایی

ادامه در صفحه ۲

در یکی از اسنادی که اخیراً از جانب "اداره اسناد عمومی" انگلستان انتشار یافته است، چنین می‌آید که "جورج ارول" George Orwell (۱۹۵۰-۱۹۰۳) نویسنده و روزنامه‌نگار به اصطلاح سوسیالیست انگلیسی، در زمان جنگ سرد، یعنی در دوران ستیز بی‌امان امپریالیسم بر ضد کشورهای پیروزمند سوسیالیستی و در پیشاپیش آنها کشور اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، صورت اسامی کمونیستهای ناشناخته‌ای را در اختیار واحد تبلیغات وزارت خارجه انگلستان، وابسته به سازمان اطلاعات و جاسوسی این کشور می‌گذارد که به عقیده وی نباید در امر تبلیغات به آنها اعتماد کرد.

بنابراینچه در جریده انگلیسی "گاردین" انتشار یافته است، "جورج ارول" نویسنده کتب طنزآمیز "مزرعه حیوانات" و "۱۹۸۴" در اواسط سال ۱۹۴۹، مدت زمان کوتاهی قبل از اینکه به بیماری سل درگذرد، به مامور اداره مخفی "دایره تحقیق و گردآوری اطلاعات" (IRD)، بنام "سلیا کیروان" Celvia Kirwan پیشنهاد همکاری می‌کند.

سرنگون باد رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی

نقدی بر نامه...

می‌کنند جز به آدمها" و یا در توصیف وضع مردم می‌آورند "گرفتار در دستهای مدیران بی‌سواد که دستاوردی جز ورشکستگی ایران نخواهند داشت. گرفتار در برنامه‌های لحظه‌ای مدیران متعهد که هرگز نمی‌توان دانست اینان به چی متعهدند؟... نشان دادن جنگال انتقام، و دندان عقوبت و خدایی که بخشنده نیست، و خدای غضبناک دعوتی است برای سلام؟..."

وقتی خواننده این کلمات نغز را در افشاء رژیم جمهوری اسلامی می‌خواند ناخودآگاه انتظار دارد که نویسنده سطور فوق شما را برای مبارزه با این عفریت قرون وسطائی که از ایران ویرانه‌ای درست کرده و مردم را بروز سیاه نشانده‌است فرابخواند. ولی آنچه که شما در نوشته آقای معروفی پیدا نمی‌کنید همین فراخوانی به مبارزه، نشان دادن راه برای رهایی از اختاپوس اسلام است. برعکس ایشان آب پاکی بر دستهای شما می‌ریزند و می‌نویسند: "متاسفم، واقعا متاسفم که باید بگویم نه، با این ایدئولوژی ضد اسلامی... هیچ بشری رستگار نخواهد شد." آنچه که رژیم جمهوری اسلامی انجام می‌دهد عین اسلام عزیز است و این اسلام عزیز هیچ بشری را رستگار نکرده است. نویسنده توجه نمی‌کند که با انتساب صفت "ضد اسلامی" آب به آسیاب کسانی می‌ریزد که در پی تبریته مذهب‌اند، در پی آنند که این لاشه پاره پاره و متعفن را بازسازی کنند، مرمت نمایند تا برای فریب مردم در قرنهای آتی نیز از آن سود بجویند. دفاع از اسلام آتهم بر سر تابوت آن، برای اینکه جان تازه‌ای در آن بدمند کاری است بشدت ارتجاعی و غیر قابل دفاع. چگونه می‌شود آنها که نوع تفکر خود را در صفحات نشانه می‌گذارند این چنین از آماج مبارزه مردم دور کرد. این نوع تفکر، تفکر اختراعی آخوندها نیست، تفکر اسلامی است که از افغانستان تا الجزایر خون بیا می‌کند و انسانها را شلاق کش کرده به صلابه می‌کشد. این نوع تفکر در کتابها وجود دارد و آخوندها خود را بر صفحات کتب مدونی که وجود دارند متکی می‌سازند. ایشان سپس ادامه می‌دهند: "من هرگز نخواسته‌ام و نمی‌خواهم به مسایل صرفاً سیاسی بپردازم، چرا که از دید من سیاست همان خوراک "ببر و اژدها" است... نه مخالفتی با رژیم داشته‌ام و نه داعیه حکومت یا حزب سیاسی. فقط کار فرهنگی کرده‌ام، و به همین خاطر اهانت شنیده‌ام، کتک خورده‌ام، بازجویی شده‌ام، و حقم را از کف داده‌ام. گناه من نوشتن و انتشار ادبیات معاصر بوده است... یا شاید گناه من طرح موضوع کانون نویسندگان در مجله بوده است، و این تلاش که نهاد صنفی ما پا بگیرد، شاید هم گناه من سازماندهی جایزه

ادبی بوده است." نویسنده که بدرستی توضیح می‌دهد رژیم جمهوری اسلامی کار نویسندگی را جرم می‌داند و تحمل سازمانهای صنفی را نیز ندارد و از جایزه ادبی نیز میهراسد و از هر حرکت بی‌آزار وحشت دارد و آنرا بربرمنشانه سرکوب می‌کند، معذالک از این همه توصیفات به این نتیجه منطقی نمی‌رسد که باید با این رژیم مخالف بود و باید به سیاست مبارزه با آن روی آورد. وی برعکس روی آوری به سیاست را خوراک "ببر و اژدها" می‌داند و همه را از اینکه خوراک "ببر و اژدها" شوند منع می‌کند. متأسفانه بی‌تفاوتی نسبت به سرنوشت مردم و فقط خود را محدود به کار صرف نویسندگی کردن زمینه را برای ببرها و اژدهاهای رژیم جمهوری اسلامی باز می‌کند. این سیاست، سیاست بی‌توجهی به زندگی عمومی و منحصر شدن به "من" روشنفکر است که برازنده هیچ نویسنده‌ای که به مردم کشورش عشق می‌ورزد و تحمل دوری وطنش را ندارد نیست. آقای معروفی که بقول خودش نه مخالفتی با رژیم داشته و نه داعیه حکومت یا حزب سیاسی، مورد تحمل رژیم جمهوری اسلامی نیست و باید به عنوان عنصر نامطلوب شلاق بخورد، پس چرا باید در مورد بود و نبود این رژیم سکوت کند و کاری به کار آنها نداشته باشد. ایشان بدرستی در مذاکره با آقای کاپیتون نماینده اعزامی حقوق بشر ایران می‌گویند: "مسئله من شلاق و زندان نیست،... من امنیت حرفه‌ای و جانی ندارم... تاکنون حتی یک اخطار به ما نداده، ولی هر ایامی حمله می‌کنند، مجله را به توقیف و تعطیل می‌کشاند، آدم را کتک می‌زنند، و با تهدید و تهمت و ناسزا از ما پذیرائی می‌کنند..." آقای معروفی سپس به وحشت عمومی دست می‌گذارند که گرچه در قالب وصف حال خودشان آنرا بیان می‌کنند، لیکن وصف حال جامعه به آتش کشیده ایران است. ایشان می‌نویسند: "من از موتور سوارانی که از کنار می‌گذشتند ناخودآگاه می‌ترسیدم، از آن سیاهپوشان عصبی وحشت داشتم، شبها کابوس می‌دیدم... من از تلفن نفرت داشتم..." در ایران هیچکس امنیت حرفه‌ای و جانی و مالی ندارد، همه از سیاهپوشان موتور سوار اوباش که اسلام عزیز هوادار آنهاست هراس دارند. این توصیف آقای معروفی درد عمومی جامعه ایران است و علیرغم این آقای معروفی به عقب نشینی فرمان داده و در یک جمله پردازی گنگ و دو پهلو سیاسیون را مورد طعن و لعن قرار می‌دهند و تو گوئی ایشان مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی را توصیه نمی‌کنند و گرنه چگونه می‌توان این اظهارات ایشان را توضیح داد که می‌آورند: "و من وقتی شرایط انسانی حاکم نباشد، کنار می‌روم. همیشه چنین بوده‌ام، کنار رفته‌ام تا میدان را برای چپ‌های افراطی و راست

های افراطی خالی باشد. آنها با هم کنار می‌آیند. به خصوص که برخی در پشت و پسله، شعارهای آرمانی و ملی می‌دهند اما در عمل شریک دزدند و رفیق قافله و این قافله تا به حشر لنگ است." کدام قافله، قافله جمهوری اسلامی؟ و یا قافله مخالفین آن؟

این درست است که توان انسانها در مبارزه اجتماعی یکسان نیست و از همه نمی‌توان انتظار درجه یکسان آمادگی مبارزه را داشت ولی هرگز نمی‌توان با کنار رفتن از میدان موافق بود، هرگز نمی‌توان موافق بود که پای تبریته اسلام بمیان آید. هرگز نمی‌توان موافق بود که مبارزه سیاسی تحقیر شود و روش سیاست زدائی در پیش گرفته شود. این ایده‌ها آگاه یا ناخودآگاه فقط در جهت تحکیم نظام جمهوری اسلامی عمل خواهد کرد. زیرا اگر مردم میلیونی ما چون شرایط انسانی نیست میدان را خالی کنند، چه کسی برای حمل پرچم مبارزه باقی خواهد ماند. نویسنده‌ایکه برخورد به کار نویسندگی افشاء گر بشر ستیزی جمهوری اسلامی است و وی به سبلی در این عرصه بدل می‌گردد، باید کلمات خود را با تامل بیشتر برای درج انتخاب کند. مسئولیت وی، صرفاً مسئولیت فردی نیست، مسئولیت اجتماعی است.

جرج اُروِل...

ضد صهیونیست بودن اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را با مقوله یهودی ستیزی مغلطه می‌کند- به مخاطب چنین می‌نویسد:

"مقاله‌ای را که در جوف ارسال داشته بودی با اشتیاق خواندم... به باور من مقوله یهودی ستیزی (آنتی سمیتیزم) برگ برنده‌ای در تبلیغات ضد روسی نمی‌تواند باشد... اگر شما سعی کنید کمونیسم و یهودی ستیزی را بیکدیگر گره بزنید همواره این امکان وجود خواهد داشت که مردم در پاسخ، به افرادی چون کاگانوویچ (Kaganovich) یا آنا پالیر (Anna Pauleer) و یا نیز تعداد بیشمار یهودیانی که عضو احزاب کمونیست سایر کشورها می‌باشند، اشاره کنند."

اسناد منتشر شده اخیر همچنین آشکار می‌سازند که اداره نامبرده، ناشرین و نویسندگان مشهوری نظیر برتراند راسل، استفن اسپندر و آرتور کوسترلر را نیز جهت نگارش و انتشار مطالب ضد کمونیستی به خدمت خود گماشته بوده است. بعلاوه "دایره تحقیق و گردآوری اطلاعات" در ستیز ضد کمونیستی خود مقالاتی را از نشریات به اصطلاح مستقل و به ظاهر چپی و لیکن ضد شوروی سوسیالیستی چون نشریه "تریبون" دست چین کرده و در تیراژ فراوان انتشار می‌داده است. عین نشریه "تریبون" را هم مستمراً در اختیار کارمندان و

مضمون مسئله ملی و برخورد به آن از دیدگاه «توفان»

برای کمونیست‌ها همواره مسئله ملی نسبت به مسئله کارگری دارای اهمیت فردی است. آنها در عین مخالفت با ستمگری ملی که از اعتقاد عمیقشان به امر دموکراسی نشئت می‌گیرد، آن را تابعی از منافع مبارزه طبقاتی می‌دانند و از این زاویه نیز بدان می‌نگرند. کمونیست‌ها هیچگاه آتش‌بیار معرکه بورژواها نبوده‌اند و خود را در خدمت ارتش ناسیونالیستی آنها که دشمنی کور را با سایر زحمتکشان تبلیغ می‌کند، قرار نداده‌اند، بلکه برعکس همواره پرچم همبستگی بین‌المللی زحمتکشان را بدوش می‌کشند و برای ایجاد روح همکاری، برابری و برادری میان همه ملت‌ها تا برچیدگی همه مرزها و ایجاد حکومت جهانی مبارزه می‌کنند.

ایران کشوری است چند ملیتی. در سرزمین کهنسال ما ایران ملت‌های متعددی، سالیان دراز، در کنار هم زندگی می‌کنند. همه ملت‌های ایران بطور عمده تاریخ دیرینه پرحادثه مشترکی دارند... رشته‌های نیرومندی آنها را به یکدیگر پیوند داده و می‌دهد. هم اکنون آنها از دشمنان یکسانی رنج می‌برند و دشمن واحدی دارند.

تعیین چگونگی مناسبات این ملت‌ها مضمون مسئله ملی در کشور ما است. ویژگی ملت‌های ایران در این است که در طی سال‌ها زندگی مشترک به بازار ملی مشترک دست یافته و اقتصاد واحدی را در مرزهای ایران بوجود آورده‌اند. بسیاری از سنن اکثریت ملت‌های ایران که از اقوام ایرانی هستند، نظیر جشن نوروز و جشن مهرگان، بیان پیوندهای تاریخی مشترک این ملل است.

ملت‌های ایران در جریان انقلاب بزرگ مشروطیت و انقلاب پرشکوه بهمن، در فرآیند نهضت ضد استعماری ملی کردن صنایع نفت و جنبش‌های دموکراتیک آذربایجان و کردستان به یک احساس قوی هم‌سرنوشتی دست یافته‌اند. در کنار دوش بدوش هم علیه دشمنان خارجی و ارتجاع داخلی مشترکی رزمیده‌اند و خون داده‌اند. این ملت‌ها نه تنها در دوران خوشی و موفقیت، بلکه در دوران شکست و افول جنبش نظیر سرکوب نهضت دموکراتیک آذربایجان و کردستان، کودتای ضد ملی و خائنانه ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ در کنار هم قرار داشتند و دارند. آنها همواره در غم و شادی هم شریک بوده‌اند. اعلام جهاد خمینی علیه جنبش مقاومت خلق کرد، موجی از همدردی و اعتراض و حمایت مستقیم در سراسر ایران پدید آورد.

این همدردی نسبت به سرنوشت خلق کرد تا بدانجا پیش می‌رود که مردم ایران داوطلبانه به یاری آوارگان کرد عراقی، که به سرزمین ایران پناه آورده بودند، شتافتند. ایرانیان تنها ملتی در منطقه بودند که با کردهای عراق بشردوستانه و صمیمانه رفتار کردند و این امر ناشی از تاریخ زیستن مشترک خلق‌های متعدد در کنار هم است، آموخته‌اند که چگونه با احترام متقابل و با تفاهم عمیق در کنار سایر ملل ایران همزیستی نمایند.

قهرمانانی چون ستارخان، باقرخان، حیدر عموآوغلی، دکتر تقی ارانی، محمدقاضی، شریف‌زاده، ملاآواره، فواد سلطانی، وارتان سالاخانیان، کوچک شوشتری، سرهنگ سیامک و میشری، مختاری، وزیری، عزیزی، فریدون ابراهیمی، علیرضا نابدل، ترماج و هزاران نفر دیگر قهرمانان ملت‌های مشترک ایران‌اند که برای اهداف مشترکی جان باختند.

چو عضوی بدر آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار

ادامه در صفحه ۴



گسترش پایگاه‌های...

بقالی‌های، ویدیو فروش‌های ایرانی است. رژیم می‌تواند این مکان‌ها را در کنترل خود بگیرد و مخالفین رژیم را کنترل کند. از طریق ارسال محصولات غذایی ایران و تحت فشار گذاردن فروشندگان آن که بتدریج از طریق این خرید و فروش ممر درآمدی پیدا کرده و به آن وابسته شده‌اند رژیم حلقه فشار را برگردان آنها تنگ می‌کند، صاحبان این مغازه‌ها را تحت فشار گذارده و بمیل خود شکل می‌دهد. ما با این پدیده در هنگام ارسال مواد منفجره توسط کشتی پهلو گرفته در بندر "آنورس" که محصولاتش را به مونیخ می‌فرستاد روبرو بودیم. روزنامه فیگارو نام این مغازه را فروشگاه "پارس" در مونیخ نامیده است. در عین حال مدیر یک بنگاه مسافری به نام مجید مجیدزاده نیز ظاهراً در این اقدامات دست داشته و باید همچون فروشگاه "پارس" بسته‌های مواد منفجره را دریافت می‌داشته است. این شواهد نشان می‌دهد که مونیخ نیز در کنار برلین، بن و کلن به یکی از پایگاه‌های رژیم جمهوری اسلامی بدل می‌شود.

می‌کشد و سینماها را به اشغال در می‌آورد به خارج که گسترش می‌یابد ظاهر چهره دموکراتیک به خود می‌گیرد تا پایگاه‌های ترور خود را در خارج استوار کند و امکانات لجستیکی خود را گسترش دهد. برای مبارزه با این وضع باید اپوزیسیون ایران در خارج به ایجاد محیط و فضای سیاسی اقدام کند، زمینه‌ای فراهم آورد که همدستی با رژیم بخودی خود زشت و ناپسند باشد تا گماشتگان جمهوری اسلامی در خارج شناخته شوند.

رژیم در عین حال تلاش دارد در خارج از کشور با ایجاد محیط غیر سیاسی در بین ایرانیان فضائی را ایجاد کند که فعالین سیاسی از متغییلن تمیز داده شوند تا بتواند قربانیان خود را بر اساس درجه فعالیت آنها بدقت انتخاب کند و از بین ببرد. بسیاری از اقدامات رژیم ظاهراً جنبه سیاسی ندارد. دعوت از گروه‌های موسیقی با رضایت رژیم از ایران برای برگزاری کنسرت‌های ایرانی، برگزاری جلسات سخنرانی در مورد مسایل ایران از طریق مراجع دانشگاهی محل و یا ایرانیانی که نمی‌خواهند با سیاست سر و کاری داشته باشند، دعوت از ایرانی‌ها به مناسبت‌های مذهبی برای رفتن به مساجد همه و همه در خدمت آن است که محدودیت برای کار فرهنگی مخالفین رژیم ایجاد کرده و ابتکار عمل را خود رژیم ایران بکف گیرد و در همان جهتی بگرداند که خود می‌خواهد. این فعالیت‌های فرهنگی رژیم که در ایران سعیدی سیرجانی را می‌کشد و عباس معروفی را که حتی داعیه مبارزه با رژیم را نیز ندارد راهی غربت می‌سازد و دشمنی خود را با قلم و بیان رسماً اعلام می‌دارد و کتابفروشی‌ها را به آتش

با تشکر از کمک‌های مالی

۵۰ مارک
۱۰۰ مارک

مونیک
برمن

مضمون مسئله ملی و ...

این همسرنوشتی تاریخی جایی در ایران برای نفرت ملی میان ملت‌های ایران آنگونه که مثلاً در سرزمین‌های همجوار ایران بچشم می‌خورد، باقی نگذارده است. مردم این ملت‌ها با هم پیوند زناشویی می‌بندند و زندگی مشترکی را تشکیل می‌دهند. تعلق به ملیتهای مختلف مانع و پیش شرطی برای تشکیل زندگی مشترک نیست. بورژوازی آذربایجان بسیاری از اهرمهای اقتصادی بازارهای ایران را در دست دارد و در قدرت سیاسی در طی تاریخ ایران شاید بیش از سایر ملل ایران سهم بوده است. گسترش و تقویت مذهب شیعه بمثابة تکیه گاه فرهنگی مهمی در دوران صفویه برای تحقق بخشیدن به یکپارچگی ایران در قبال توسعه طلبی امپراطوری سنی عثمانی که در مجاورت ایران چشم طمع به سرزمین ما داشت و خود را مرکز دنیای اسلام وانمود می‌کرد، از دستاوردهای تاریخی شخصیت‌های سیاسی آذری است. تاریخ ایران نشان می‌دهد که بورژوازی آذری هیچگاه خواهان جدائی از ایران نبوده است، زیرا منافع وی در چارچوب مرزهای موجود ایران به بهترین وجهی تامین است.

کردستان کهنسال نه تنها از نظر تاریخ چند هزار ساله ایران در تشکیل اولین دولت جهان در ایران سهم بوده بلکه سالها در مقابل اشغالگران یونانی و سلسله "سلوکیه" در ایران جنگیده است. کردها از آن اقوام رشید و جنگجوی ایرانی بوده‌اند که حکومت‌های وقت برای حفظ مرزهای این مرز و بوم از نیروی آنها استفاده می‌کرده است. زبان کردی از مشتقات زبانهای ایرانی است و قصص اساطیری آن به آن نحوی که از کردها نقل می‌شود منطبق بر آن چیزی است که همه ایرانیان بمثابة تاریخ مشترک همه اقوام ایرانی ساکن فلات ایران در مدارس خود آموخته‌اند. در بخشهای سنی نشین کردستان جنبش جدائی طلبانه از نفوذ قابل توجهی برخوردار است و بخشی از بورژوازی کردستان مسئله جدائی ملی را طرح می‌کند. کردستان ایران نسبت به آذربایجان از نظر اقتصادی بسیار عقب مانده تر است که ریشه‌های آنرا باید بیشتر در پیوندهای عمیق طایفه‌ای و خانجانی و مناسبات عقب مانده فئودالی جستجو کرد. کردستان یکی از مناطق عقب مانده ایران است که در کنار بلوچستان دیرتر از سایر مناطق به رشد مناسبات سرمایه داری و توسعه آن و پیدایش طبقه کارگر کرد پا گذارد. گرچه که اقتصاد کردستان در اقتصاد ایران ادغام شده و بازار کردستان بخشی از بازار ملی ایران است ولی بورژوازی نوپای کرد فکر می‌کند با آرزوی "کردستان بزرگ" از منافع بیشتر و امکانات رشد وسیعتری برخوردار گردد. در این حرکت نقش قدرتهای بزرگ برای اعمال فشار سیاسی را که در ۷۰ سال اخیر شاهد زنده آن بوده‌ایم نباید فراموش و از دیده فرو گذارد. امروز بخش روشن بین بورژوازی کرد از شعار "کردستان بزرگ" فاصله می‌گیرد زیرا به وضوح می‌بیند که این شعار حقیقتاً شعاری غیر عملی است و تنها می‌تواند مانع بزرگی بر سر راه تحقق خواسته‌های خلق کرد ایجاد کند. تجربه "کردستان آزاد" در عراق و کشتار متقابل کردهای عراق در میان خود و کردهای عراق و ترکیه و دوری نظریات آنها از یکدیگر برای سازمانهای کرد ایرانی بسیار آموزنده بود، زیرا آئینه تمام نمائی آنچیزی خواهد بود که در صورت تحقق آن در پیش روی آنهاست. همکاری سران کرد با ارتجاع جهانی و منطقه برای گسترش مناطق نفوذ خود و تحکیم قدرت سازمان خود، نه تنها اعتبار این سازمانها را در نزد خلق کرد متزلزل نمود، بلکه اعتماد متقابل خلقهای این ممالک را نیز نسبت بهم خدشه دار کرد.

کردهای ایران با طرح شعار "دموکراسی برای ایران و خود مختاری برای کردستان" خط فاصلی میان خود و جدائی طلبان کرد کشیده‌اند. این شعار نه تنها از نظر سیاسی با تعمق و بدرستی مطرح شده بلکه از نظر عملی نیز قابل تحقق است. این شعار نظر به همسرنوشتی ملت‌های ایران دارد و می‌خواهد حل مسئله ملی را به حل مسئله اساسی تری که تحقق دموکراسی در پهنای ایران باشد منوط کند. این شعار دشمن مشترک خلقهای ایران را نشان می‌دهد و می‌گوید ما باید همه با هم برای تحقق دموکراسی در ایران متحد شویم و دشمن مستبد و عقب مانده مشترک را از سر راه پیشرفت اجتماعی برداریم. البته مهم تنها بیان شعار نیست اعتقاد به شعار نیز شرط است و آن طبیعتاً شرط اصلی است. صحت گفتار باید با نتیجه کردار بخواند و نتایج حاصله از این تفکر در عمل بمنصه ظهور درآید.

در کنار عوامل مشترکی که ملت‌های ایران را بهم نزدیک می‌کنند باید از عوامل بازدارنده نیز سخن گفت و آن اینکه ملت‌های ایران باید خواهان تساوی حقوق باشند. هیچ ملتی نباید نسبت به ملت دیگر از حق ویژه و امتیاز خاصی برخوردار باشد. تنها اعتقاد به این تساوی و برابری ملت‌ها و تبلیغ آنهاست که می‌تواند در همه ملت‌ها روح برادری و همسرنوشتی را تقویت کند و بر این پایه موجود تاریخی، بنای دموکراتیکی استوار نماید. نفی تساوی ملل بدشمنی ملی دامن می‌زند و زمینه را برای سوء استفاده امپریالیستها و مرتجعین برای تجزیه کشورها فراهم می‌سازد. لذا باید برای رفع ستم ملی که بطور عمده در ایران جنبه فرهنگی داشته و در استفاده رسمی از زبان ملی، در مدارس و آموزشگاهها بروز می‌کند مبارزه کرد. هیچ ملتی حق ندارد زبان خود را به ملت دیگر تحمیل کند. ما در گذشته چنین نوشتیم: "ستم ملی که در کشور ما نسبت به ملت‌های اقلیت اعمال می‌شود و تظاهر عمده آن در اعمال فشار بر زبان ملی است زائیده حکومت ارتجاعی ... حاکم است. ما راه رفع ستم ملی را نیز در اتحاد همه نیروهای مترقی و در راس آن زحمتکشان این ملل در سرنگونی رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی می‌دانیم.

ما باید این حق دموکراتیک را برای همه ملل چنانچه خواهان جدائی ملی باشند برسمیت بشناسیم زیرا تنها با برسمیت شناختن این حق امکان وحدت دموکراتیک و

مضمون مسئله ملی و ...

داوطلبانه ملل افزون می شود. ما همانگونه که در گذشته گفته ایم مجدداً تکرار می کنیم که کمونیستها پیوسته حق ملت‌ها را در تعیین سرنوشت خود تا سرحد جدائی، محترم داشته و می دارند. یعنی هر ملتی از ملت‌های ایران حق دارد خودش تصمیم بگیرد که با سایر ملت‌ها در داخل دولت واحد بسر خواهد برد و یا دولت جداگانه خویش را تشکیل خواهد داد. انکار این حق در حکم انکار تساوی ملت‌ها با یکدیگر، انکار حق حاکمیت این یا آن ملت است. انکار این حق به وحدت امری ملت‌های ایران در مبارزه با ارتجاع حاکم و امپریالیسم جهانی ضربه شکننده وارد می آورد و امکان وحدت دموکراتیک آنها را در دولت واحد در فردای انقلاب منتفی می سازد.

ولی ما کمونیستها علیرغم اینکه حق ملل را در تعیین سرنوشت خویش برسمیت می شناسیم در هر حالتی هوادار جدائی ملی نیستیم و آنرا تشویق نمی کنیم. ما حقوق دموکراتیک را حقوقی از آسمان خلق شده و قائم بذات نمی دانیم، زیرا معتقدیم حل مسایل دموکراتیک را باید در چارچوب منافع عمومی انقلاب و در آینده ایران در چارچوب منافع عمومی انقلاب ایران که انقلابی برهبری طبقه کارگر است، حل کرد. کمونیست‌های ایرانی بهر ملیتی که تعلق داشته باشند باید برای رفع ستم ملی مبارزه کنند و خواهان تساوی حقوقی ملت‌ها باشند و باید فواید مبارزه مشترک و پیوند طبقاتی کارگران همه ملت‌ها را با خطوط بزرگ بنویسند و مانع شوند تا بورژواهای ملت‌های اقلیت با طرح مسئله جدائی و ایجاد نفرت ملی صفوف گردانهای پرولتری را با زهر ناسیونالیسم برهم بریزند. ما خواهان حل مسئله ملی در ایران هستیم ولی آنچنان حلی که بر زمینه منافع انقلاب آتی ایران و در خدمت اهداف آن صورت پذیرد. کمونیستها نمی توانند به بورژواهای ملت‌های اقلیت چک سفید دهند تا هر روز به بهانه جدائی طلبی و استفاده از تساوی حقوق با یک ارتجاع محلی علیه خلق برادر متحد شده و بمنافع عمومی انقلاب در منطقه صدمه رسانند. برای کمونیست‌های ایران محمد رضا شاه همانقدر دشمن مردم منطقه بود که صدام و دولت اسرائیل و دولت ترکیه. لذا هیچ نیروی مرفقی نمی تواند و مجاز نیست که به بهانه کسب حقوق ملی به چماق ارتجاع منطقه و قدرتهای ارتجاعی حاکم بدل شود. کمونیستها نمی توانند با این درک از مسئله ملی که حساب خود را از حساب سایر خلق‌های منطقه جدا می کند موافق باشند سهل است آنرا مورد حمایت نیز قرار دهند. کمونیستها مشوق راه انحرافی نیستند و به هیچ خلقی توصیه نمیکنند که خود را بدربار بریزد. بر عکس به پرولتاریای ملت‌های ستمدیده می گویند که فریب تحریکات ناسیونالیستی بورژوازی خودی را نخورد و از پیوستن به ارتش متحد پرولتاریای همه ملل استنکاف نورزد. این راه و تنها این راه است که تساوی حقوقی ملت‌ها را متحقق می کند و به دوستی و روحیه برادری و همبستگی بین المللی دامن می زند و توطئه‌های بورژوازی را نقش بر آب می کند.

کمونیستها زمانی به حق جدائی ملی آنهم نه از پیش بلکه زمانی که بطور مشخص مطرح باشد، رای می دهند که مصالح تکامل انقلاب پرولتاریائی اقتضاء کند. لنین حق جدا شدن ملت‌ها را در هر کشور به حق طلاق زوجین در خانواده تشبیه می کرد و می گفت همچنانکه قبول حق طلاق برای زوجین بمعنای از هم پاشیدن خانواده نیست و بلکه بر عکس وسیله تحکیم آن تا حد ممکن است حق جدائی برای ملت‌ها نیز بمفهوم تشویق و ترغیب به تجزیه طلبی نیست بلکه وسیله تحکیم وحدت آنهاست. "هر چه ساختمان دموکراتیک دولت به آزادی کامل جدائی نزدیکتر باشد عملا کوشش در راه جدائی، نادرتر و ضعیف تر خواهد بود زیرا که فواید دولتهای بزرگ از لحاظ ترقی اقتصادی و از لحاظ مصالح توده‌ها مسلم است". مسلماً تضعیف اتحاد مبارزه جویانه خلق‌های ایران در راه سرنگونی رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی خیانت به منافع مشترک خلق‌های ایران محسوب می شود و نمی تواند مورد حمایت کمونیست‌های ایرانی واقع شود.

باین جهت باید همه کمونیستها به هر ملتی که تعلق دارند در پی تشکیل حزب واحد سیاسی طبقه کارگر، سازمانهای واحد حرفه‌ای طبقه کارگر، سازمانهای واحد دهقانی، سازمانهای واحد روشنفکری و دانشجویی، مجامع واحد برای مبارزه مشترک دموکراتیک و ضد امپریالیستی بر آیند. ستم ملی زائیده حکومت‌های ارتجاعی و استثمارگر است. با برافتادن ارتجاع، با غلبه با فرهنگ حاکم ارتجاعی که پایگاه سیاسی و اقتصادی خود را از دست داده ستم ملی نیز از میان می رود. در این راه باید مبارزه کرد. "توفان" مانند همه مارکسیست لنینیستها معتقد است که "مسئله ملی جزئی از کل مسئله مربوط به تکامل انقلاب بوده و این مسئله در مراحل مختلف انقلاب وظایف مختلفی مطابق با جنبه انقلاب در هر لحظه تاریخی معین دارد و بموجب این کیفیت سیاست حزب نیز در مورد مسئله ملی تغییر می کند".

امروز که استراتژی امپریالیسم جهانی بر تقسیم مجدد جهان قرار گرفته و مسئله روز شده است و امپریالیستها می کوشند با طرح و تشدید عداوت ملی به تجزیه ملت‌ها متوسل شوند و متکی بر سیاست "اختلاف یبانداز و حکومت کن" در رقابت با یکدیگر به تقسیم ممالک بپردازند، کمونیستها نمی توانند مبارزه ملی را از مجموعه مبارزه ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی جدا کنند و از حرکت‌هایی حمایت کنند که با ماهیت ارتجاعی و تجزیه طلبانه آب به آسیاب امپریالیسم و یا ارتجاع منطقه می ریزند.

حرکت متعفن ناسیونالیستها و مساواتیستها و فرقه‌ایست‌های آذری در زیر پرچم پان ترکیسم که در این اواخر با یاری امپریالیسم آمریکا و "رادیوی آزاد" آن به زبان آذری تبلیغ می شود و با امکانات مالی سازمان امنیت ترکیه "میت" پروبال گرفته است، جریانی است ماهیتاً ارتجاعی و خطرناک که نقش ستون پنجم ارتجاع ترکیه و امپریالیسم آمریکا را در ایران بازی می کند. این تجربه نشان می دهد که کمونیستها باید به طرح مسئله ملی در پرتو منافع انقلاب پرولتاریائی بنگرند و این مقوله را وحی منزل و

جرج ارول...

میسوینرهای وزارت امور خارجه بریتانیا در خارج از کشور قرار می‌داده‌است.

در رابطه با کتاب حکایت طنزآمیز و در عین حال ضدکمونیستی "جورج ارول" بنام "مزرعه حیوانات" آمده است که "دایره تحقیق و گردآوری..." عامل ترجمه و انتشار این کتاب به زبانهای گوناگون و به ویژه زبانهای مردم مسلمان جهان از جمله زبان عربی بوده است. یکی از مقامات سفارت انگلستان در قاهره در این باره اظهار داشته است که ایده ترجمه این کتاب به زبان عربی دارای ارزش ویژه بوده است زیرا که به باور مسلمانان هم خوک و هم سگ ها موجودات نجسی می باشند.

"دایره تحقیق و گردآوری اطلاعات" همچنین از نفوذ کمونیسم در عربستان و به ویژه در بین روشنفکران و کارگران نفتگر این کشور واهمه داشته است.

در پایان جریده "گاردین" می‌نویسد که دایره سری "تحقیق و گردآوری..." انگلستان نقش فعال و موثری در از همپاشی جنبش بین‌المللی اتحادیه‌های کارگران در اواخر دهه ۱۹۴۰ بازی کرده است.

از نقطه نظر تاریخی و سیاسی باید یادآوری کرد همزمان با این وقایع که در اروپا و حوادث سیاسی مشابهی که در ایالات متحده آمریکا به وقوع می‌پیوست، در جامعه ایران ما نیز رخدادها و جریانات مشابهی به حرکت در آمدند. در صحنه سیاسی ایران هم جریانات سیاسی گوناگونی چون "نیروی سوم" سر برون آوردند و سعی در تفرقه افکنی و از همپاشی صفوف طبقه کارگر ایران، نفی تئوری سوسیالیسم علمی، ایجاد تئوریهای ساختگی "سوسیالیسم ملی" و مسموم ساختن آذهان عمومی نسبت به اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را نمودند. تلاشهای عبثی نیز در کار بود تا در ایران اتحادیه‌های کارگری را به انشعاب بکشانند.

کارزار عظیمی که در دوازده سال پیش در تبلیغ کتب ضد کمونیستی "جورج ارول" براه افتاده بود و چنین می‌نمود که مثنی مترجم بی‌نظر در اقصی نقاط جهان به حمایت از تروتسکی و "جورج ارول" راه افتاده‌اند بخوبی نقاب از چهره مکار امپریالیسم و توطئه‌های کثیف وی بر می‌دارد. "جورج ارول" در جنگهای داخلی اسپانیا از کسانی بود که همراه تروتسکیستها علیه نهضت بین‌المللی کمونیستی و "کمینترن" مبارزه می‌کرد و در کار مبارزه "هنگ بین‌المللی" که به ابتکار رفقای شوروی استالینی تاسیس شده بود اخلاص می‌کرد با این نیت که رهبری کمونیستها در این مبارزه ضد سلطنتی متحقق نشود. امپریالیسم جهانی برای برحق نشان دادن خود و بی اعتبار کردن کمونیسم از هر

وسيله‌ای سود می‌جوید. استفاده از شخصیت‌های کاذب که با دست همین امپریالیستها معروفیت جهانی کسب می‌کنند از این قبیل است. با مرگ "جورج ارول" سلسله این خائنین پایان نمی‌گیرد همانگونه که با مرگ تروتسکی جریان مشکوک تروتسکیسم پایان نپذیرفت. تا طبقات و مبارزه طبقاتی وجود دارد باید با وجود این تفاله‌های خطرناک اجتماعی و دسیسه امپریالیسم حساب کرد که هر آن آماده‌اند از پشت به نهضت انقلابی خنجر بزنند. کمونیستها باید به هشپاری خود در مبارزه با دشمن طبقاتی بیافزایند و بکوشند چهره آنها را در هر پوششی تشخیص دهند و حرکت آنها را خنثی کنند. کمونیستهای جهان به هشپاری استالینی نیاز دارند که دست این جواسیس را خوب خوانده بود.

منبع: روزنامه انگلیسی "گاردین" مورخ پنجشنبه ۱۱ ژوئیه ۱۹۹۶

IRD (Information Research Department)
لازار کائوچ (۱۹۹۱-۱۹۹۳) سیاستمدار شوروی، دبیر کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی، عضو دفتر سیاسی حزب و وزیر حمل و نقل دولت شوروی که پس از درگذشت استالین و روی کار خروشچف از کار برکنار گردید.

Bertrand Russell Stephan Spender
Arthur Koestler

یادداشت‌های زندان...

پائین در پشت کمرم به هم می‌رسیدند، چون بدنم نرم بود. این وضعیت ابتدا مشکلی بوجود نیامد ولی بعد از مدتی درد شروع شد. مرا به این حال رها کرد و رفت. یکی دو ساعت دیگر برگشت و فشاری به دستم آورد و درد بسیار شدیدی در تمام رگ و پی بدنم پیچید. از درد بخودم پیچیدم و فریاد کشیدم. گفتم: آقا حتماً نام ... را شنیده‌ای؟ درسته؟ او همه چیز را گفته. چرا کارت را به تعزیر می‌کشانی؟ ما نمی‌خواهیم تو را اذیت کنیم. تو مثلاً از سازمان... بودی. پس این اداها دیگر چیست؟ شخصی را که اسم برد، می‌شناختم. چند ماهی بود که دستگیر شده بود. پس از مرا لو داده است. ولی از سازمان که صحبت کرد، بهم برخورد. طوری می‌گفت که انگار من باید همه چیز را به او بگویم و بعدها فهمیدم در طول مدت بازداشت من چند تن از رهبران انشعابی دستگیر و پس از دستگیری رفتاری را پیشه کرده‌اند که چنین فکری را برای پلیس بوجود آورده است و چون من در این انشعاب با آنها همراه شده بودم و در زمره هواداران بودم، از من نیز چنین انتظاری را داشتند. از اتاق بیرون رفت و لحظه‌ای بعد با ... (فرد)

لوده‌دهنده) وارد شد و گفت: اینو یک مقدار نصیحت کن! ...مقابل من ایستاد و گفت: همه چیز را بگو! همه دستگیر شده‌اند. دیگر از سازمان چیزی... نگذاشتم حرفش تمام شود با لگد محکم به ساق پایش زد که یکدفعه فریادم بلند شد. بازجو دستم را از پشت چنان پائین کشید که بزمین خوردم. سه روز بعد به اوین فرستاده شدم.

ادامه دارد

بازنگری به...

مقام یکسان قائل شد. زیرا تاریخ همه جوامع بشری، تاریخ مبارزه طبقاتی طبقات مختلف اجتماعی است که دارای منافع طبقاتی متفاوت‌اند. منافع خاندان ننگین سلطنت با منافع طبقه کارگر ایران در یک جوی نمی‌رود. حتی منافع قشر آخوند با منافع پهلوی‌ها در یک جوی نمی‌تواند جاری گردد. منافع یک زحمتکشی که بنان شب محتاج است و هر شب شکم گرسنه سر بر بالین می‌گذارد با منافع خاندان پهلوی که تقویم‌هایشان از قرارهای عیاشی و خوشگذرانی پر است نمی‌تواند یکسان باشد. پس سخن از تاریخ "بی‌طرف" دروغ بزرگ بورژوازی است برای اینکه تاریخ مبارزات طبقه کارگر را که به نیروی مستقلى در زندگی اجتماعی بدل شده و می‌خواهد تاریخ را از نقطه نظر منافع خود ببیند و بنویسد و تفسیر کند، تحریف کند. آیا واقعاً تاریخ ملی شدن صنعت نفت در ایران را می‌توان بی‌نظر نوشت؟ آیا نظر کمونیستهای ایران با نظر بورژوازی ملی ایران و دارودسته‌های وابسته به امپریالیسم نظیر خاندان پهلوی یکی است؟ و آیا واقعاً نیز می‌تواند یکی باشد؟

در عرصه جهانی نیز وضع بهمین منوال است. تاریخ جنبش کمونیستی از نقطه نظر "کمینترن" و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی استالینی بکلی با تاریخی که تروتسکیستها و یا "سیا" می‌نویسند، با تاریخ چرچیل، روزولت، ترومن و یا هیتلر فرق می‌کند. تاریخ مبارزات خلق ویتنام تاریخی نیست که در کمپانیهای فیلمبرداری "پارامونت"، "متروگلدین مایر"، "یونایتد آر티ست" و ... تهیه می‌شود و بزور دلار در اقصی نقاط جهان پخش می‌گردد. تاریخ همواره "طرف" داشته است، همواره جانبدار بوده است و این اصل در مورد همه طبقات و حکومت‌های اجتماعی صادق است. کمونیستها این حقیقت را به مردم می‌گویند چون از بیان حقیقت واهمه‌ای ندارند حال آنکه بورژواها که می‌خواهند جنایات خود را کتمان کنند و نسلی عاری از تجربه و دانش مبارزه طبقاتی، نسلی بی‌آزار و سربزیر ادامه در صفحه ۷

زنده باد اتر ناسیونالیسم پرولتری

بازنگری...

و برده منش در خدمت اهداف پلید خود بار بیآورد به تحریف تاریخ نیاز دارند. تاریخ "بی طرف"، تاریخ "ایدئولوژیک"، تاریخ "رسمی"، تاریخ "منصفانه"، تاریخ "بی غرض" عباراتی است که بورژواها برای مبارزه با کمونیستها از انبان اتهامات ایدئولوژیک خود بیرون می‌آورند. آنها در این عرصه نیز برای سست کردن روشنفکرانی که درک درستی از مبارزه طبقاتی نداشته‌اند و دست حوادث آنها را همراه سیل جنبش به جلو پرتاب گردانیده است، استفاده میکنند و تجربه نشان می‌دهد که این جنگ ایدئولوژیک آنها چندان هم بی تاثیر نیست. تاریخ منصفانه تاریخ زندگی واقعی مردم، تاریخ تلاشها و مبارزات آنها در کلیه عرصه های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی آنهاست و باید از منافع آنها دفاع کند.

این روش بازنگری کاذب به تاریخ که بمعنی تجدید نظر در تاریخ زحمتکشان جهان و بازپس گرفتن تمام دستاوردهای مبارزاتی آنهاست، پس از روی کار آمدن خروشچف در اتحاد شوروی مد شد و پس از تکامل سرمایه داری دولتی در اتحاد شوروی به سرمایه داری متکی بر اقتصاد بازار و روی کار آمدن یلتسین‌ها به اوج خود رسید. امروز فقط این سلطنت طلبان ایرانی نیستند که خواهان اعاده حیثیت از سلسله منفور پهلوی اند، این بازنگری به تاریخ با اعاده حیثیت از هیتلر آغاز شد و جنایات وی به پای اتحاد شوروی و استالین نوشته شد. تاریخ‌نویسان جدید آلمان حتی مدعی شدند که هیتلر قصد حمله به شوروی را نداشته است و این تحریک شوروی بوده که وی را به جنگ برای جلوگیری از جنگ مجبور کرده است. عامل جنگ نه هیتلر بلکه تبرا استالین بوده است! یکی از این تاریخ‌نویسان در بازنگری به تاریخ می‌نویسد "برای هیتلر چه راهی باقی می‌ماند؟ باید صبورانه انتظار می‌کشید تا تبرا استالین برگردش فرود آید" و یا در جای دیگر "زمانیکه فاشیستها به قدرت رسیدند استالین با سرسختی و پشتکار به جنگ تحریک کرد. پیمان مولوتوف - ریبین تروپ اوج این زحمات را نشان می‌داد. با این پیمان استالین برای هیتلر آزادی عمل در اروپا فراهم کرد و در واقع روزنه جنگ جهانی دوم را گشود" (نقل از کتاب ویکتور سوووز- مجله اشپگل بزبان آلمانی شماره ۶ سال ۱۹۹۶).

این بازنگری به تاریخ، تمام تاریخ جنگ جهانی دوم و نقش مغرب امپریالیسم آلمان را دگرگون میکند، از هیتلر جنایتکار عنصری بی‌اراده می‌سازد که گویا ساده‌لوحانه فریب استالین را خورده است و از استالینی که ناجی بشریت از قید بربریت فاشیسم است، آغازگر جنگ می‌سازد. این نحوه برخورد به تاریخ که تفسیر مجدد تاریخ و تعویض آن به این بهانه که گویا تاکنون تاریخها را با

چاشنی "ایدئولوژیک" می‌نوشتند، فریب جدید بورژوازی است که قصد دارد به بهانه برخورد "بی طرفانه" و یا "منصفانه" و یا غیر "رسمی" با انعام و صلح به تاریخ‌نویسان جیره و مواجب بگیر تاریخ‌نگین گذشته خود را که بر دریائی از خون بنا شده است، رنگ و جلای جدید دهد. باز نگری به تاریخ در عین حال ناشی از سرشکستگی روشنفکران متزلزل نیز هست که با فرو ریختن دیوار برلن همه چیز را تمام شده تصور می‌کنند. این روشنفکران لقمه‌های چپ بورژوازی هستند و بورژوازی در پی سود جستن از نام و قلم آنها در خدمت مقاصد خود است.

نمونه این برخورد طبقاتی را که زیر لوای "غیر طبقاتی" و صد البته در خدمت نظام سلطنت منفور پهلوی چی‌ها صورت می‌گیرد می‌توان متاسفانه در مصاحبه آقای میرفطروس دید. جای تاسف دارد که این نویسنده تا بدین حد سقوط می‌کند و مورد لطف و مرحمت آدم‌خوران سلطنت طلب قرار می‌گیرد. وی در مصاحبه خود که اخیراً سلطنت طلبها آنرا در همه جا پخش کرده‌اند تا به کمونیستها بگویند که حالا چه می‌گویند این هم از فتوای آقای میرفطروس، چنین می‌آورند:

"بسیاری از مورخان ما - بر اساس ایدئولوژی، عواطف و سازه های فکری خود - عوامل ناسازگار و "مزاحم" را یا نمی‌دیدند و یا بررسی های خود آنها را "حذف" می کردند. تحقیقات تاریخی ما - خصوصاً در باره تاریخ معاصر ایران - بیشتر در خدمت سیاست و ایدئولوژی ها و احزاب سیاسی، ما "تاریخ" و روایت های متفاوت و متناقض تاریخی داریم!"

و یا در جای دیگر:

"ما باید به یک درک ملی و مشترک از تاریخ خودمان برسیم. برخورد انحصاری یا عاطفی و آرمانی به گذشته و تاریخ، ما را پراکنده تر، و تنور کینه‌های به اصطلاح طبقاتی یا ایدئولوژیک را - همچنان - شعله ور خواهد ساخت. ما باید خود را از قید روایت انحصاری تاریخ آزاد کنیم و با دیدی منصفانه و معتدل به رویدادها نگاه کنیم. محدودیت ها و ضرورت های زمان را بفهمیم و توقعات و آرزوهای امروزمان را بر حوادث و رویدادهای دیروز "سوار" نکنیم. (نقل از مصاحبه آقای میرفطروس با مجله "کاوه" شماره ۸۲ مورخ بهار ۱۳۷۵).

کیهان لندنی که با شم طبقاتی خود این سخنان را دلیلی بر برائت جنایات همه تبهکاران جهان و بویژه خاندان ننگین پهلوی یافت شادمانه این سخنان را "دانسته و سنجیده" نامید و نوشت: "در نخستین نگاه شاید درک خالی از تعصب، درک همه جانبه تاریخ کشورمان با این هدف ناسازگار بنماید که تاریخ نگاری ما باید "عامل پیوند، همبستگی و رهائی ملی" باشد. زیرا در این عبارت کوتاه، آنچه هست" (درک خالی از تعصب و همه جانبه) با آنچه باید باشد" (تلاش در راه پیوند، همبستگی و رهائی ملی) با

یکدیگر درآمیخته یک کل تفکیک ناپذیر پدید آورده‌اند. و آنگاه نویسنده کیهان لندنی که راه نجاتش را یافته است و این امداد غیبی را به کمک گرفته، چنین داد سخن می‌دهد: رک و راست باید گفت، مورخ امروز، اگر ایرانی است، اگر در برابر این ملت احساس مسئولیت می‌کند، اگر خود را به ماندگاری ایران پایبند می‌داند، اگر ایران را سربلند می‌خواهد، و سرانجام اگر به آبادانی ایران در آزادی و دموکراسی دل بسته است، راهی جز این ندارد که تاریخ نویسی را در خدمت هدفی قرار دهد... گسستگی نیروهای اجتماعی - سیاسی در ایران خطر یک گسستگی ملی را در چشم انداز قرار داده است. آیا مورخ ایرانی می‌تواند در برابر چنین چشم‌انداز هولناکی به برج عاج "بیطرفی تاریخی" بخزد؟ یا به عکس، دیدگاه سیاسی روز خود را چنان در ورای ضرورت برتر همبستگی ملی قرار دهد که همبست تازهای به این خطر پیشروی بزند؟

با زبان ساده نویسنده کیهان لندنی می‌گوید حال که خطر هولناک تجزیه ایران وجود دارد، باید تاریخ گذشته ایران یعنی تاریخ مربوط به خاندان منفور پهلوی را طوری نوشت و تحریف کرد که جای استقرار یک وحدت ملی باز شود که در آن امکان یک همبستگی بزرگ ملی با حضور فرزند داغ بدل محمد رضا شاه خائن پدید آید. از نظر کیهان لندنی آن نویسنده‌ایکه تاریخ را در جهت این هدف بنویسد، نبض زمان را درک کرده و به مسئولیت وجدانی خود پی برده است و تاریخ‌نویس "برج عاج نشین بی طرفی" نیست. آن نویسنده‌ای تاریخ‌نویس مورد علاقه خاندان پهلویست که تاریخ را از زاویه برجسته کردن "برتری همبستگی ملی" مورد بررسی قرار دهد و بکوشد درک ملی و مشترکی از تاریخ برای همه احاد مردم بسازد.

البته با این تئوری، همه تاریخ‌نویسان زمان هیتلر و یا حتی تاریخ‌نویسان نازی و فاشیست که برای حفظ همبستگی ملی و درک مشترک عمومی در زمان جنگ جهانی دوم کشتار نازیها از یهودیان را کتمان می‌کردند و یا برای تجاوز به کشورها و گسترش بازار فروش و کسب منابع مواد اولیه برای امپریالیسم آلمان نظریه توجیه‌گرانه می‌ساختند و تاریخ آلمان نژاد برتر را می‌نوشتند، تاریخ‌نویسان با مسئولیت بوده‌اند که به وظیفه وجدانی خود عمل کرده‌اند و "برتری همبستگی ملی" را برجسته نموده‌اند.

برای ما کمونیستها همواره این درکی که بورژواها از تاریخ تبلیغ می‌کنند درکی عوامفریبانه بوده است. کفایت به حقایق عریان اجتماعی نگاه کنیم و پوسته فریبکاری نظریه پردازی روشنفکران "نوآور" را بدور افکنیم، تا ابعاد این فریبکاری بورژوازی که بسیاری را به دام می‌اندازد معلوم گردد. وظیفه کمونیستهاست که درک علمی طبقاتی از تاریخ را تبلیغ کنند و حیل گری بورژوازی را برملا سازند.

زنده باد اتر ناسیونالیسم پرولتاری

یادداشتهای زندان اوین (بخش ششم)

TOUFAN

توفان

Nr.22 Sep. 96

این را می فهمیدم. ساکت ایستاده بودم. انگار با من حرف نمی زد. جلو آمد، کشیده ای توی گوشم زد و گفت: چرا جواب نمی دهی؟ گفتم جواب چی؟ مگر با تو نبودم؟ یعنی تو نمی دانی... اسم کیه؟ خوب، حالا کاری می کنم تا یادت بیاید. با چیزی شبیه میله شروع کرد به زدن توی سر و گردن و کمرم و بعد دستهایم را به هم بست، بطوریکه یک دستم از بالا و دست دیگرم از

دو هفته گذشت و هیچ خبری نبود. یک روز از خواب بیدارم کردند و مرا خواستند. چشم بند زدم و بیرون رفتم. به ساختمان دیگری رفتیم. وارد یک اتاق شدم. همینکه وارد شدم شخصی گفت: خوب آقای... آقا بالاخره تصمیم گرفتی حرف بزنی یا نه؟ جا خوردم ولی بروی خودم نیاوردم. او اسم مستعار مرا صدا می کرد. ولی چطور؟ چه کسی مرا لو داده است؟ باید

«بازنگری به تاریخ»، عرصه جدید مبارزه ایدئولوژیک بورژوازی

مخالفند و تاریخی را که نقش "طرف" شما را برجسته کند و برای مردم روشنگر و راهگشا باشد قبول نداشته و با طرفانه می دانند. تاریخ بورژوازی که از "طرف" بورژوازی حمایت می کند و در خدمت اهداف ستمکارانه آن نوشته شده است کاملاً بیطرفانه است. شما سربای کیهان لندنی را بخوانید، جعل تاریخ ایران است. برای وی شعبان بی مخ قهرمان ملی است که در باشگاه ورزشی شعبان جعفری در حفظ سنن ملی ایران می کوشد و کریم پور شیرازی آن روزنامه نگار شجاع و انقلابی دزد و سارق و مفتری است. شما در کیهان لندنی کلمه ای هم در مورد "روز نجات ملت" که همان روز "قیام ملی ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲" بزعم پهلوی چی هاست از ترس مردم نمی بینید. سؤال این است مگر نه اینکه سلطنت طلبها این روز را "روز قیام ملی" می دانند، پس چرا کیهان لندنی از این اعتقاد خود دفاع نمی کند و مردم را فریب می دهد. آیا ۲۸ مرداد روز "قیام ملی" بود یا روز ننگ تاریخ ایران؟ سی ام تیر چه روزی بود؟ روز قیام ملی و یا روز آشوب و بلوا؟ از همین نمونه های فوق روشن است که تاریخ را نمی توان طوری برشته تحریر در آورد که همه از آن راضی باشند و فصل مشترک درک ملی و مشترک همگانی گردد. روزی که دربار جشن کودتای خائنانه ۲۸ مرداد را گرفت روز عزای ملت ایران بود. جشن و عزای یک ملت را نمی شود با کلمات و انشاء نویسی رسمی درباریان در یک ردیف و همتراز قرار داد و برایشان

چون زالو خون این مردم را بمکند. ما از جنایات مخوف این سلسله و استبداد هولناک دوران پهلوی سخن نمی رانیم چون کمتر کسی است که جرات کند به نفی وجود آن بپردازد. کسانی که تاریخ واقعی ایران را می نویسند، تاریخ ملل آن، تاریخ مبارزات آنها را تخریب می کنند و این عده آنوقت نمی توانند نسبت به تلاش خلقهای ایران در حفظ آزادی و استقلال و دموکراسی و عدالت اجتماعی بی تفاوت بمانند. تاریخ آنها تاریخ با طرف است. آیا مسخره نیست که تاریخ مشروطیت را طوری نوشت که به گوشه قبابی محمدعلیشاه و یا شیخ فضل اله نوری بر نخورد؟ آیا می شود قهرمانانی نظیر ستارخان و باقر خان را در کنار لیاخوفها قرار داد و به آنها بی طرفانه برخورد کرد. تاریخ برای آموزش مردم و نسلهای آینده است. آنها باید بدانند که چرا باید از منافع زحمتکشان در قبال ستمگران دفاع کنند، چرا این دفاع راه پیشرفت و آزادی و ترقی اجتماعی را می گشاید. بورژواها به شما می گویند که تاریخ را نباید تاریخ "رسمی"، "انحصاری"، "ایدئولوژیک"، "جانبدار" از نظر سیاسی" نوشت. آنها با ساختن و پرداختن عبارات عوامفریب با همت دستیاران ایدئولوژیک خود این ایده را القاء می کنند که گویا تاریخ بورژواها تاریخ بی طرف و غیر ایدئولوژیک است و تاریخ کمونیستها ایدئولوژیک و لذا سرشار از دروغ و غیر قابل استناد. وقتی بورژواها شما را از تاریخ نویسی سیاسی و با طرفانه برحذر می دارند منظورشان حمایت از "طرف" خودشان است. آنها فقط با "طرف" شما

تاریخ آنگونه که مارکسیستها اعتقاد دارند هیچگاه نمی تواند "بی طرف" باشد و هیچگاه نیز "بی طرف" نبوده است. کمونیستها که نمیتوانند به مردم دروغ بگویند صمیمانه طرح می کنند که آنها تاریخی را قبول دارند که تاریخ واقعی، تاریخ مبارزات میلیونی توده های مردم علیه ستم و اجحافات طبقات ستمگر است و تاریخ را از دیدگاه منافع این طبقات مورد ارزیابی قرار می دهند و لذا نمی توانند در بررسی تاریخی به این دروغ بزرگ بورژوازی که تاریخ نویسی باید "بی طرفانه" باشد تمکین کنند. مگر می شود تاریخی را که بدستور ساواک می نوشتند و تاریخی را که جیره مواجب بگیران اشرف پهلوی می نویسند تاریخ بی طرف نامید؟ این تاریخ ها مسلماً در خدمت آرایش بیش از پنجاه سال سلطنت منفور پهلوی و توجیه خیانت این سلسله است. اگر سلطنت طلبان هزاران بار نیز تاریخ ایران را بنویسند حاضر نیستند به این حقیقت اعتراف کنند که شاه با دست سازمانهای جاسوسی آمریکا و انگلیس در کودتای خائنانه ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ علیرغم میل مردم ایران بر سر حکومت آمد و نفت سرمایه ملی ایران را به حلقوم امپریالیستها ریخت. آنها حاضر نیستند اعتراف کنند که این خاندان ننگین با غارت میلیاردها دلار ثروتهای مردم میهن ما فرار را بر قرار ترجیح داده و با همان دستبرد به ثروت های ملی زندگی شاهانه خود را در خارج از ایران ادامه می دهند و تلاش میکنند با دسیسه دول امپریالیستی مجدداً بر خوان یغمای ایران بنشینند و

نشریه ای که در دست دارید زبان مارکسیست-لنینیستهای ایران است. این نشریه حاصل همکاری «حزب کار ایران» و

«سازمان کارگران مبارز ایران» است. این زبان برای هرچه رساتر شدن به یاری همه کمونیستهای صدیق، چه از نظر مادی و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکیل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به ما کمک مالی رسانید، زیرا ما تنها با اتکا بر نیروی خود پابرجاییم و به این مساعدتها، هرچند هم که جزیی باشد نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید، زیرا مخارج گزاف پست صانع از آن است که بتوانیم آن را بدست همگان برسانیم.

حساب بانکی
TOUFAN MAINZ
VOLKSBANK
BLZ. 51390000 KONTOK NR. 5396913
GERMANY

آدرس
TOUFAN FARD
POSTFACH 100113
60001 FRANKFURT
GERMANY

پیش بسوی تشکیل حزب واحد طبقه کارگر